

به نام خداوند جان و خرد

درس پانزدهم فارسی

نوروز





درس پانزدهم



نوروز

مردم جهان اولین روز سال جدید خود را جشن می‌گیرند. همه‌ی این جشن‌ها زیبا هستند. در کشور ما روز اول فروردین، نخستین روز سال نواست. این روز را «نوروز» می‌گویند. نوروز آغاز فصل سرسبزی و زیبایی‌های طبیعت است.

هزاران سال است که ما ایرانیان عید نوروز را جشن می‌گیریم.

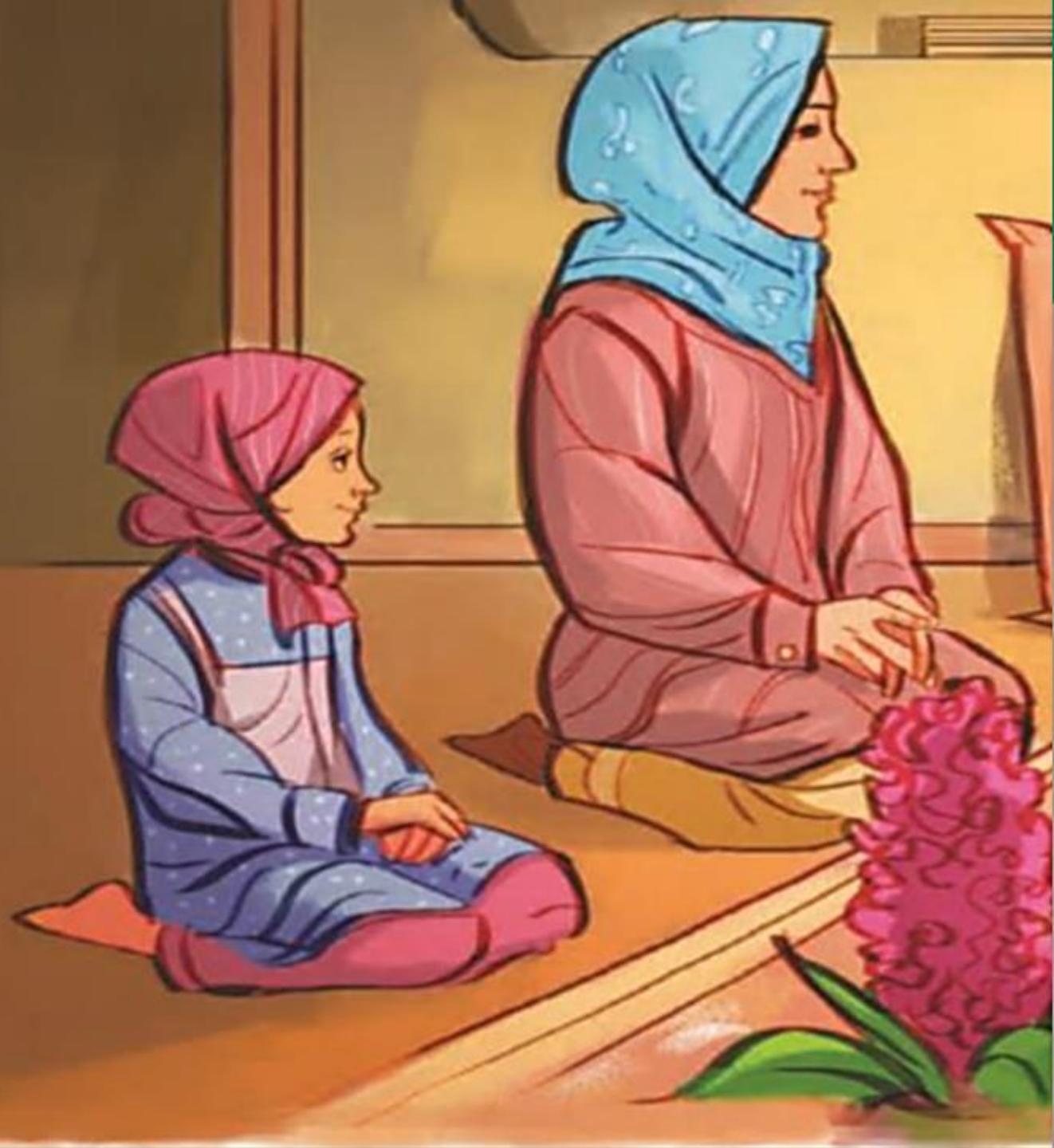


مردم ما پیش از نوروز، خانه‌تکانی می‌کنند، در جشن
نیگولاری شرکت می‌کنند و برای تحويل سال، سفره‌ی
هفت سین می‌چینند. تحويل سال، لحظه‌ای است که
سال کهنه به پایان می‌رسد و سال نو شروع می‌شود.
در این هنگام همی اعضای خانواده کنار سفره‌ی
هفت سین می‌نشینند و دعا می‌خوانند و از خداوند
می‌خواهند که اخلاق آن‌ها را خوب و خوب‌تر کند.
بیشتر مردم میهن ما در سفره‌ی هفت سین،

صفحه ی ۹۵ کتاب درسی فارسی

قرآن، آینه، شمع های روشن و هفت چیز می گذارند که نام آن ها با «س» شروع می شود. این هفت چیز سبزه، سرکه، سماق، سمنو، سنجید، سیر و سیب هستند.

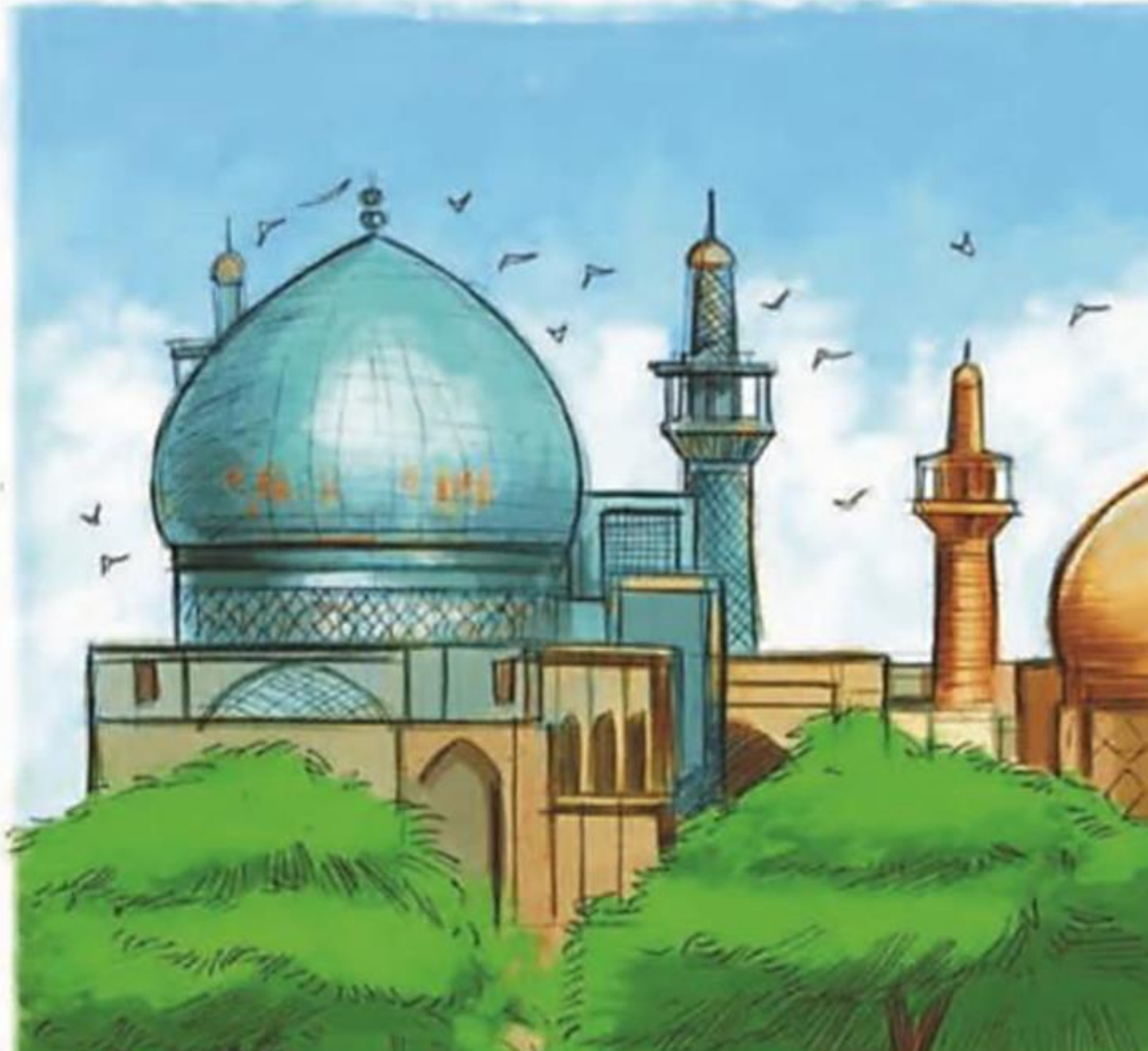
بعضی در سفره ی هفت سین، تخم مرغ های رنگ کرده، گل و شیرینی هم می گذارند. هم چنین، ظرف آبی می گذارند که ماهی کوچک قرمزی در آن شنا می کند.



در نوروز، مردم به دید و بازدید یکدیگر
می روند. بزرگ ترها به کوچک ترها
عیدی می دهند.

در این روزها، مردم به جاهای
زیارتی، آرامگاه شهیدان و درگذشتگان
نیز می روند.

جشن نوروز باعث شادابی ما
می شود و ما را برای کار و کوشش و
ساختن ایرانی آزاد و آباد، آماده تر
می کند.



درست، نادرست



۱. سفره ی هفت سین را روز سیزده به در می چینیم.
۲. تحویل سال وقتی است که سال نو شروع می شود.
۳. مردم ایران در جشن نیکوکاری شرکت می کنند.
۴. مردم در کنار سفره ی هفت سین از خداوند می خواهند اخلاق آن ها را خوب و خوب تر کند.



۱. سفره ی هفت سین را روز سیزده به در می چینیم. ❌
۲. تحویل سال وقتی است که سال نو شروع می شود. ✓
۳. مردم ایران در جشن نیکوکاری شرکت می کنند. ✓
۴. مردم در کنار سفره ی هفت سین از خداوند می خواهند اخلاق آن ها را خوب و خوب تر کند. ✓

گوش کن و بگو



۱. اولین روزِ سالِ نو در کشور ما چه روزی است؟
۲. چرا به سفره‌ی تحویلِ سالِ نو هفت‌سین می‌گویند؟
۳. شما بر سر سفره‌ی هفت‌سین چه چیزهایی می‌گذارید؟

گوش کن و بگو



۱. اولین روز سال نو در کشور ما چه روزی است؟ اول فروردین
۲. چرا به سفره ی تحویل سال نو هفت سین می گویند؟ چون در آن هفت چیز که با سین شروع می شود می گذارند.
۳. شما بر سر سفره ی هفت سین چه چیزهایی می گذارید؟
قرآن ، آینه ، سمنو ، سرکه ، سبزه ، سیب ، سکه ، سیر ، سنبل ، ماهی...

جعبه کلمات درس پانزدهم
کلمات هم معنی

نخستین - اولین	باعث - سبب و علت
کهن - قدیمی	پایان - آخر
اعضا - افراد	در این هنگام - در این وقت
جشن - سور و شادی	سال نو - سال جدید
درگذشتگان - مردگان	اکنون - حالا
جهان - دنیا	هنگام - زمان و موقع
آماده - حاضر	آرامگاه - مقبره
سرسبزی - خرمی	

کلمات مخالف

نخستین ✕ آخرین

جدید ✕ قدیم

قبل از ✕ بعد از

بزرگ‌ترها ✕ کوچک‌ترها

شروع ✕ پایان

آباد ✕ خراب

کهن ✕ جدید

شمع‌های روشن ✕ شمع‌های خاموش

پاکیزه ✕ کثیف

کلمات هم معنی

درس پانزدهم فارسی

نوروز



آغاز

آماده

جدید

اعضا

سرسبزی

تحویل سال

جشن

درگذشتگان

نوروز

آغاز: شروع

جدید: نو، تازه

آماده: مهیا

سرسبزی: خرمی

اعضا: افراد

جشن: مهمانی

تحویل سال: شروع سال

درگذشتگان: مرده ها

نوروز: روز نو، روز اول فروردین

کلمات مخالف



درس پانزدهم فارسی

نوروز

نخستین

کهنه

پایان

زیبایی

خوب

کوچک تر

نخستین \neq آخرین

کهنه \neq جدید، نو

پایان \neq آغاز، شروع

زیبایی \neq زشتی

خوب \neq بد

کوچک تر \neq بزرگ تر

واژه سازی

درس پانزدهم

نوروز





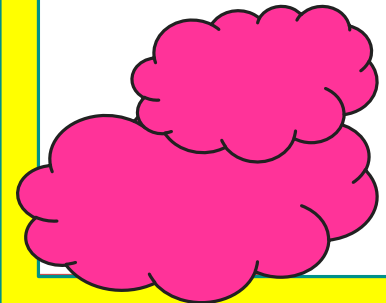
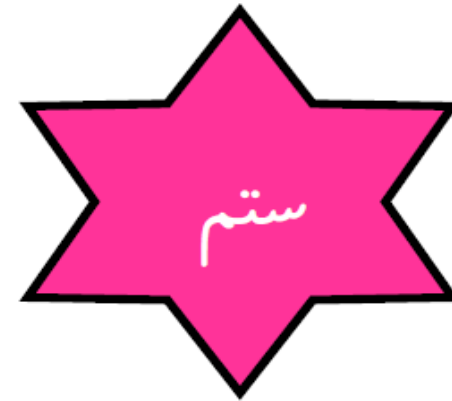
واژه ی کار



درنا: بابا همیشه کار می کند.
برنا: مامان هم، زنی نیکو کار است.
درنا: چه جالب!!! هم بابا کار می کند و هم مامان نیکو کار است.
به نظر تو چه فرقی دارند؟

هرگاه واژه ی کار به آخر بعضی از کلمات اضافه شود به معنی انجام دادن آن کار است.

حالا با این کلمات کلمه جدید بساز.



شب کار = شب + کار

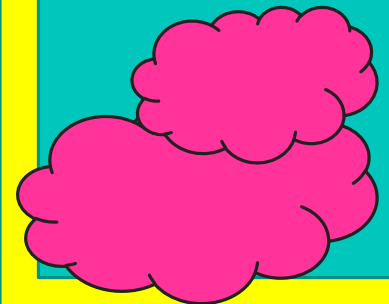
درست کار = درست + کار

خدمت کار = خدمت + کار

نیکو کار = نیکو + کار

ستم کار = ستم + کار

مدد کار = مدد + کار



واژه‌سازی



- نیکوکار یعنی کسی که کار نیک انجام می‌دهد.
- درست‌کار یعنی کسی که کار درست انجام می‌دهد.
- ستم‌کار یعنی کسی که ظلم و ستم می‌کند.
- مَدَدکار یعنی کسی که به دیگران کمک می‌کند.

نیکوکار: یعنی کسی کہ کار نیک انجام می دهد.

درست کار: یعنی کسی کہ کار درست انجام می دهد.

ستم کار: یعنی کسی کہ ظلم و ستم می کند.

مددکار: یعنی کسی کہ به دیگران کمک می کند.

حالا تو بگو



ورزش کار ...

خدمت کار ...

حالا تو بگو

ورزش کار
خدمت کار

یعنی کسی که ورزش می کند.
یعنی کسی که خدمت می کند.

بیاموز و بگو

درس پنزدهم

نوروز



این کلمات را با (ان) جمع ببند.



راننده

تشنه

گرسنه

پرنده



اگر در آخر کلمه ای، (۴۵) باشد و بخواهیم آن کلمه را با «ان» جمع
ببندیم، (۴۵) را برمی داریم و به جای «ان»، «گان» می گذاریم.

مانند:

راننده + ان = رانندگان

پرنده + ان = پرندگان

دونده + ان = دوندگان

بیاموز و بگو



تشنه + ان = تشنگان

گرسنه + ان = گرسنگان

خسته + ان = خستگان

دیده + ان = دیدگان

خفته + ان = خفتگان



گرسنگان

= گرسنه + ان

خستگان

= خسته + ان

دیدگان

= دیده + ان

تشنگان

= تشنه + ان

خفتگان

= خفته + ان





حالا تو بگو

فرشته + ان =

گذشته + ان =

زنده + ان =

اگر در آخر کلمه‌ای، حرف (ه ه) باشد و بخواهیم آن کلمه را با «ان» جمع ببندیم، (ه ه) را برمی‌داریم و به جای «ان»، «گان» می‌گذاریم.

حالا تو بگو

فرشته + ان = فرشتگان

گذشته + ان = گذشتگان

زننده + ان = زندگان



پیداکن و بگو

۱. درس را بخوان و کلمه‌هایی را که با «س» شروع می‌شوند، پیدا کن.
۲. در درس کلمه‌هایی را که یکی از نشانه‌های «**ع** مع ع» دارند، پیدا کن.



پیداکن و بگو

۱. درس را بخوان و کلمه‌هایی را که با «س» شروع می‌شوند، پیدا کن.

۲. در درس کلمه‌هایی را که یکی از نشانه‌های «**ع م ع**» دارند، پیدا کن.

۱. سال- سفره- سیر- سکه- سمنو- سرسبزی- سرکه- سماق- سبزه و.....

۲. اعضا- طبیعت- بعضی- باعث- عیدی و.....

فکر کن و بگو



۱. درباره‌ی جشن نیکوکاری چه می‌دانی؟
۲. تو در برگزاری جشنِ نوروز، چگونه به بزرگ‌ترها کمک می‌کنی؟

فکر کن و بگو



۱. درباره‌ی جشن نیکوکاری چه می‌دانی؟
۲. تو در برگزاری جشنِ نوروز، چگونه به بزرگ‌ترها کمک می‌کنی؟

۱. جشنی است که قبل از سال نو برگزار می‌شود در این جشن به نیازمندان کمک می‌کنیم.
۲. در خانه تکانی و چیدن سفره و مهربانی با مهمان‌هایی که برای عید دیدنی به خانه ما می‌آیند.



کتاب خوانی



۱. آخرین کتابی را که خوانده‌ای به دوستانت معرفی کن.
۲. به نظرت چگونه می‌توان دانش‌آموزان را به کتاب‌خوانی علاقه‌مند کرد؟



پیرمرد بالای تپه، روبه دروازه‌ی شهر ایستاد. نفس نفس می‌زد. با خودش گفت: «من دیگر خیلی پیر شده‌ام!» آن وقت کلاه نمدی را دوباره روی سرش گذاشت، شال کمرش را محکم کرد و به طرف شهر روانه شد. بلبل‌ها با دیدنش شروع کردند به آواز خواندن. آن‌ها اولین کسانی بودند که از آمدن بهار باخبر می‌شدند. عمونوروز نفس عمیقی کشید، دستی برای بلبل‌ها تکان داد و گفت: «باشد، باشد؛ حرفم را پس می‌گیرم! آن قدرها هم پیر نشده‌ام. حالا زود باشید بروید توی شهر و به همه بگویید که بهار آمده است.»

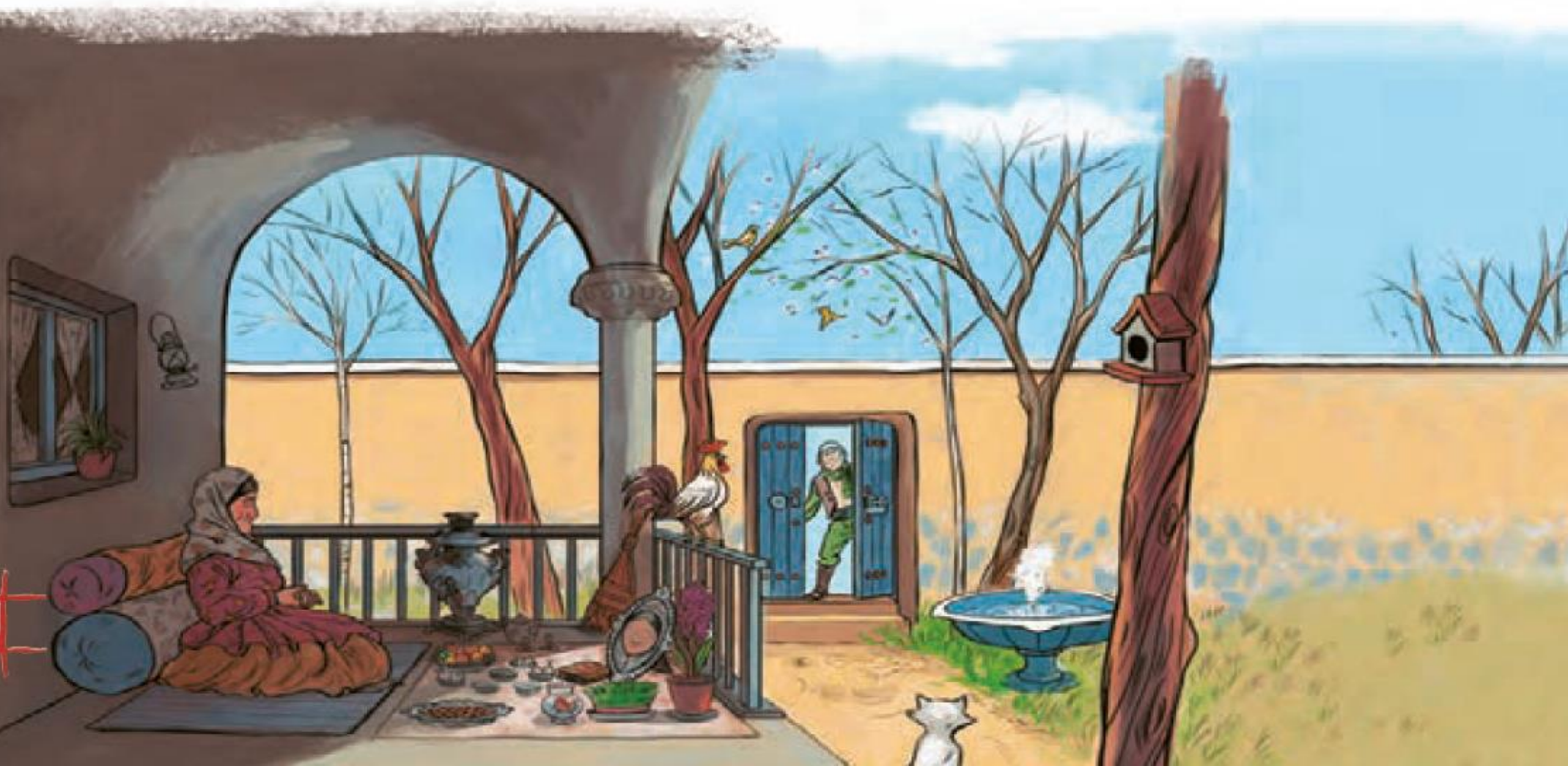
عمونوروز هر سال، روز اول بهار می‌آمد. همه‌ی مردم می‌دانستند که پیرمرد از راه دوری می‌آید. می‌دانستند که خسته است. به همین دلیل، صبح خیلی زود از خواب بیدار می‌شدند، جلوی خانه‌شان را آب و جارو می‌کردند و با لباس‌های نو، دم در می‌ایستادند. می‌دانستند عمونوروز خیلی وقت ندارد، باید به همه سر بزنند اما هر کسی دوست داشت عمونوروز، در سال نو، چند لحظه‌ای مهمان خانه‌اش باشد؛ می‌گفتند: «قدمش خیر و برکت می‌آورد.»

پیرمرد تا جایی که وقت داشت، به مردم سر می‌زد. دهنش را با نقل و نبات شیرین می‌کرد و به صاحب‌خانه عیدی می‌داد و می‌رفت؛ ولی برای خوردن صبحانه، خانه‌ی هیچ‌کسی نمی‌ماند. همه می‌دانستند که او برای صبحانه، به خانه‌ی خواهرش می‌رود؛ به خانه‌ی ننه‌سرما.

ایستگاه اندیشه

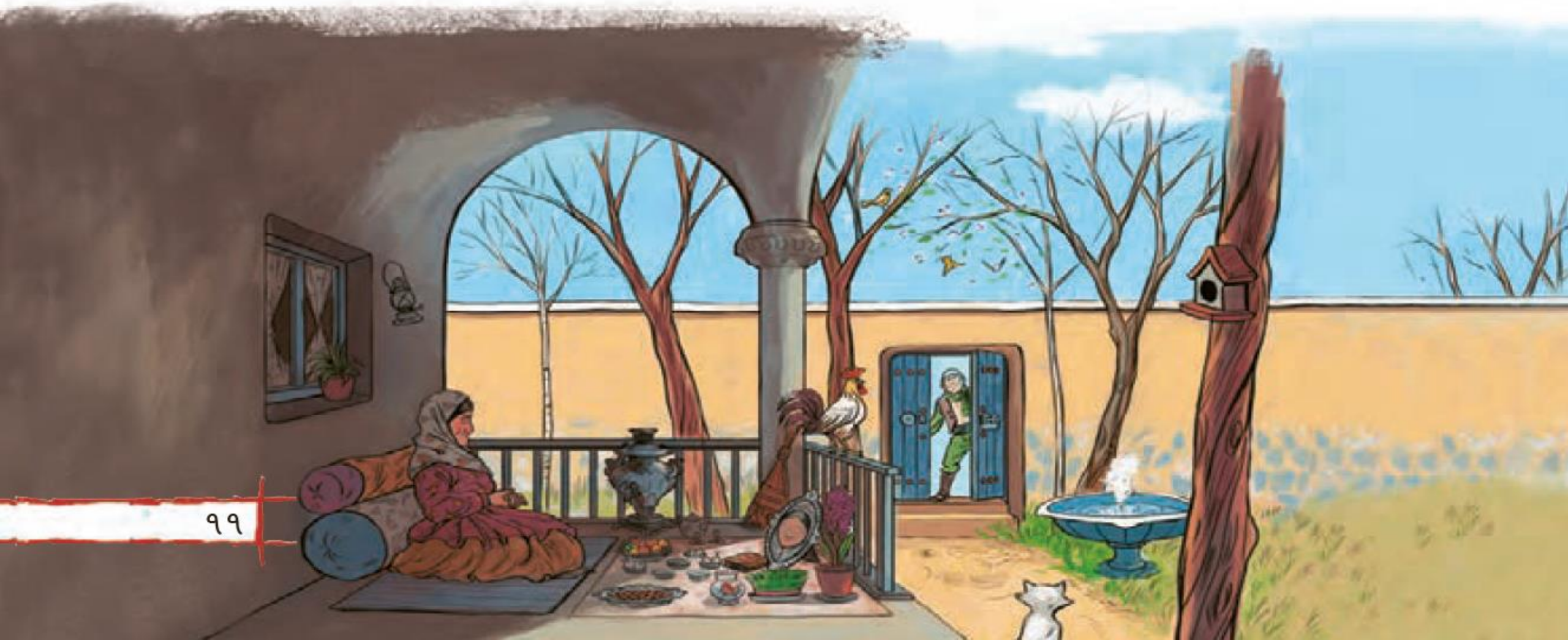


۱. چرا مردم دوست داشتند عمونوروز مهمان خانه‌شان باشد؟
۲. عمونوروز و ننه‌سرما چه نسبتی با هم داشتند؟





۱. چرا مردم دوست داشتند عمونوروز مهمان خانه‌شان باشد؟ چون قدمش خیر و برکت می آورد.
۲. عمونوروز و ننه‌سرما چه نسبتی با هم داشتند؟ خواهر و بردار بودند.



پیرزن چشم به راهش بود. تمام سال را منتظر می ماند تا روز اوّل بهار، برادرش از راه برسد و او را ببیند. باید صبح زود از خواب بیدار می شد و حیاط کوچک خانه اش را آب و جارو می کرد و سماورش را روشن می کرد. بعد هم در آوردن لباس های نو از توی صندوقچه، حنا بستن به موها و ناخن ها، چیدن سفره ی هفت سین و آماده کردن آجیل و شیرینی و

این کارها برای او کمی سخت و وقت گیر بود اما پیرزن از شوق دیدن برادرش، همه ی این کارها را تندتند انجام می داد. آن وقت لباس قرمز و پُرچینش را می پوشید و آخر از همه، قالیچه اش را پهن می کرد و تکیه می داد به بالش ها. آن قدر منتظر برادرش می نشست که از انتظار خسته می شد و خوابش می برد.

پیرزن امسال هم مثل هر سال، صبح زود بیدار شده بود. نشست و به بالش ها تکیه داد، با خودش گفت: «این بار دیگر نباید بخوابم. حالا چایی هم دم نمی کنم تا وقتی آمد، چای تازه دم به او بدهم.» ننه سرما همین طور که زیر آفتابِ ملایم بهار نشسته بود، چشم هایش کم کم گرم شد و خوابش برد. طولی نکشید که عمونوروز از راه رسید. به باغچه ی مرتّب و گل کاری شده ی ننه سرما نگاهی انداخت، یک شاخه گل همیشه بهار چید و به طرف او رفت.

صفحه ی ۱۰۰ کتاب درسی فارسی

ای خواهر! دوباره خوابت برده!

پیرمرد دلش نیامد خواهرش را بیدار کند. آرام، روی نوک پنجه، از پله‌ها بالا رفت و روی قالیچه نشست. خودش چای را دم کرد و با نقل و شیرینی خورد. بعد هم از توی سینی میوه، یک پرتقال برداشت، دو قسمت کرد؛ یک قسمتش را خورد و قسمت دیگرش را برای خواهرش گذاشت. کمی منتظر نشست؛ ولی خواهرش که از این همه کار، حسابی خسته شده بود، بیدار نشد که نشد!

عمونوروز نگاهی به خورشید انداخت. خیلی دیر شده بود. داشت ظهر می‌شد و او باید می‌رفت تا آمدن بهار را به گوش مردم شهرها و روستاهای دیگر برساند. مثل سال‌های گذشته، آرام، گل همیشه‌بهار را کنار بالش خواهرش گذاشت و آهسته بیرون رفت.

پیرزن که بیدار شد، دید قوری روی سماور است و کسی با استکان، چای خورده و یک شاخه گل همیشه‌بهار برای او چیده است. فهمید که امسال هم وقتی خوابش برده، عمونوروز آمده و رفته است. خیلی دلش سوخت! برای دیدن برادرش، باید یک سال دیگر صبر می‌کرد.



ایستگاه اندیشه

۳. چرا ننه‌سرما نتوانست عمونوروز را ببیند؟

۴. پیرزن از کجا فهمید که عمونوروز به خانه‌اش آمده بود؟

صفحه ی ۱۰۰ کتاب درسی فارسی

پیرمرد دلش نیامد خواهرش را بیدار کند. آرام، روی نوک پنجه، از پله‌ها بالا رفت و روی قالیچه نشست. خودش چای را دم کرد و با نَقل و شیرینی خورد. بعد هم از توی سینی میوه، یک پرتقال برداشت، دو قسمت کرد؛ یک قسمتش را خورد و قسمت دیگرش را برای خواهرش گذاشت. کمی منتظر نشست؛ ولی خواهرش که از این همه کار، حسابی خسته شده بود، بیدار نشد که نشد!

عمونوروز نگاهی به خورشید انداخت. خیلی دیر شده بود. داشت ظهر می‌شد و او باید می‌رفت تا آمدن بهار را به گوش مردم شهرها و روستاهای دیگر برساند. مثل سال‌های گذشته، آرام، گل همیشه‌بهار را کنار بالش خواهرش گذاشت و آهسته بیرون رفت.

پیرزن که بیدار شد، دید قوری روی سماور است و کسی با استکان، چای خورده و یک شاخه گل همیشه‌بهار برای او چیده است. فهمید که امسال هم وقتی خوابش برده، عمونوروز آمده و رفته است. خیلی دلش سوخت! برای دیدن برادرش، باید یک سال دیگر صبر می‌کرد.

ایستگاه اندیشه



۳. چرا ننه‌سرما نتوانست عمونوروز را ببیند؟ **چون زیر آفتاب ملایم بهاری خوابش برده بود.**

۴. پیرزن از کجا فهمید که عمونوروز به خانه‌اش آمده بود؟

وقتی بیدار شد، دید قوری روی سماور است و کسی با استکان، چای خورده و یک شاخه گل همیشه بهار برای او چیده است.